بسم الله الرحمن الرحیم. درس خارج اصول. استاد سید محمدجواد شبیری 18 دی 1397.

خب عرض کردیم که در مورد این روایت عبد الرحمن بن حجاج که در آن داشت اذا اصبتم بمثل هذا فلم تدروا فعلیکم بالاحتیاط حتی تسئلوا عنه فتعلموا. اما آقای روحانی فرموده بودند که این روایت نمی تواند برای نفی قیاس به کار رفته باشد بعید است که روایت برای نفی قیاس به کار رفته باشد و فرموده بودند الوجه فی بعده ان ملاحظه الراوی و هو عبد الرحمن بن حجاج و ملاحظه نفس الروایه مما یبعدان ذلک

منتقی الاصول جلد 4 صفحه 474. ما عرض کردیم نه این جور نیست که بحث قیاس تمام جزئیاتش جزء مسلمات باشد اصل اینکه قیاس محرّم است در شریعت آن مسلم است ولی بعضی از فروع خاصه ای که آیا در این فروع هم قیاس محرّم است این فروع خب مورد کلام بوده است بعضی از بزرگان ما هم مسئله برایشان صاف نبوده است به خصوص با توجه به اینکه کسی که اینها با اهل تسنن مأنوس بودند و در فضایی که با اهل تسنن مأنوس بودند اگر کسی به قیاس آشنا باشد راحت تر می تواند در مناظرات و گفتگوهایشان صحبت کند و خب روی همین جهت مایل بودند که قیاس جایز باشد که دستشان پر باشد به یک معنا. اگر از آنها سؤالی کردند راحت بتوانند جواب دهند بگویند لم اعلم نگویند بگویند نمی دانم و امثال اینها خب نمی دانم یک مقداری افت شخصیتی برایشان داشته است و اینها در زمان امام کاظم علیه السلام که این روایت در زمان امام کاظم هست بزرگان ما سؤالاتی برای تجویز قیاس از آن حضرت کرده اند که روایت اول روایت محمد بن حکیم را خواندم. این روایت محمد بن حکیم در یکی دو تا یک نقل دیگرش هم بخوانم بد نیست در بصائر 303 رقم 14 نقل می کند از محمد بن حکیم عن ابی الحسن علیه السلام قال قلت له تفقّهنا فی الدین و روینا این کلمه روینا و روینا را هم من عرض کنم که روینا است یا روّینا است. اینجا روّینا یا روّینا که روّینا درست است یعنی ما را راوی قرار دادند. یعنی دیگری حدیثی یاد داشت ما بوسیله حدیث یاد دادن او راوی شدیم یعنی تحمل حدیث کردیم. روینا یعنی حدیث روایت کردیم. اینجا بیشتر مناسب است که روّینا باشد. یعنی ما را راوی قرار داده شدیم یعنی شما به ما احادیثی یاد دادید که ما این احادیث را از شما یاد گرفتیم در نتیجه راوی شدیم یعنی متحمل حدیث شدیم یعنی حدیث دان شدیم. من فکر می کنم که بعضی از تعبیراتی که در روایات هست اعرفوا تعبیر می کند که قدر رجل را علی روایتهم عنّا که هست آن روایتهم عنّا مراد از روایت نقل کردن از ما نیست مراد تحمّل حدیث از ما است. ببینید چقدر روایت از ما تحمّل کرده اند و فهمهم عنّا یعنی هر مقدار بیشتر از ما تحمل کرد ههستند بیشتر عالم تر می شوند و با سوادتر می شوند. فایده اش این است بعضی ها به آن روایات تمسک کرده اند

اعْرِفُوا مَنَازِلَ النَّاسِ عَلَى قَدْرِ رِوَايَتِهِمْ عَنَّا

می گویند اگر کسی هر چه روایت بیشتر داشته باشد این نشانگر این است که ثقه است و اینها. اگر مراد تحمل باشد اینکه تحمل واقعا کرده است یا خیر وابسته به این است که راست می گوید یا دروغ می گوید. یعنی نقل حدیث در صورتی اماره هست بر تحمل حدیث که راوی راستگو باشد. اگر راوی دروغگو باشد نمی تو انیم اثبات کنیم که تحمل حدیث کرده است یا خیر. روایت می کند ولی روایت کردن دلیل بر این نیست که واقعا تحمل کرده باشد ممکن است از خودش بافته باشد.

سؤال:

پاسخ: نه این عبارت ادامه عبارتش هم هست و فهمهم عنا اینها اشاره به یک نکات ارتکازی است می خواهد بگوید که هر مقدار که اشخاص بیشتر از ما علم یاد بگیرند منزلتشان بالاتر می رود. مجرد اینکه کسی از ما روایت کند ولی دروغ می خواهد بگوید این جور نیست نه این جور نیست که دروغ جا نگیرد به پیغمبر دروغ می بستند

کثرت القال علی عهد رسول الله حتی قام خطیبا قال من کذب علیّ متعمدا

مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّداً فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ

پیغمبر در زمان پیغمبر دروغ می بستند دهان مردم را که نمی شود بست دروغ می گویند دیگر. این طور نیست که نفس روایت کردن کاشف از این باشد که طرف دروغگو نیست و امثال اینها. بله تحمل حدیث یعنی هر مقدار بیشتر از علوم اهل بیت را در اختیار داشته باشد منزلت بیشتری پیدا می کند. این می خواهد بگوید که لودت ان اصحابی ضربت رئوسهم بالسیاد حتی یتفقهوا فی الدین. این در همان فضا هست که به اصطلاح عالم فقیه ارزشش چقدر است آن روایاتی که در مورد عالم فقیه و امثال اینها وجود دارد و روایات دیگری که در این فضا هست. حالا ان روایت به خصوص بعدش در بعضی از نقل ها و فهمهم عنّا دارد که آ ندیگر مطلب را یک قدری واضح تر می کند. که اشاره به این است که چقدر حدیث تحمل کرده است آن هم عن فهمٍ نفس تحمل هم نه تحمل کرده است و فهمیده است هر مقدار که به اصطلاح بیشتر تحمل کند زمینه فهم بیشتر هم فراهم می شود. علی أیّ تقدیر تفقّهنا فی الدین یعنی ما در دین فقیه شدیم و روّینا یعنی راوی حدیث یعنی روایات حدیثی در اختیار ما قرار گرفت. که

وَ رُبَّمَا وَرَدَ عَلَيْنَا رَجُلٌ قَدِ ابْتُلِيَ بِشَيْ‌ءٍ صَغِيرٍ

هی این چیز می کند خلاصه مسئله قیاس را سعی می کند کمرنگ کند مشکلش را می گوید چیز کوچولو است خیلی چیز مهمی هم نیست

الَّذِي مَا عِنْدَنَا فِيهِ بِعَيْنِهِ شَيْ‌ءٌ وَ عِنْدَنَا مَا هُوَ يُشْبِهُ مِثْلَهُ أَ فَنُفْتِيهِ قَالَ لَا وَ مَا لَكُمْ وَ الْقِيَاسَ فِي ذَلِكَ هَلَكَ مَنْ هَلَكَ بِالْقِيَاسِ

خب این متن، متنی که دیروز خواندم یک کمی با این فرق داشت و اینها. در محاسن جلد 1 صفحه 324 صفحه 91 یک متنی دارد که قطعه ای مربوط به این متن است قطعه ای اش مربوط به این متن است ظاهرا هر دو متن بوده است و هر کدام از اینها قسمتی از روایت را نقل کرده اند. مثلا تعبیر این روایت ما لکم و للقیاس فی ذلک هلک من هلک به این تعبیر هست ولی در آن روایت تعبیرشان این بود حتی ان الجماعه منا لتکون فی المجلس ما یسئل رجل عن رجل آن ماجراها دیگر در این نقل نیست. اینها هر کدام یک چیز مفصلی بوده است با مقدمه چینی ها و توضیح ها و امثال اینها مقدمه است برای اینکه اجازه ترخیص را بگیرد. شیء صغیر است چه هست مهم هم نیست ما فقیه هم شدیم آگاه هم شدیم کسی نیست که با علم شما این به معنای بی نیازی از علم شما نیست اینها همه در طول یاد گرفتن احکام دینی است. خب عن عثمان بن عیسی قال سألت ابا الحسن موسی علیه السلام فقال

مَا لَكُمْ وَ لِلْقِيَاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُسْأَلُ كَيْفَ أَحَلَّ وَ كَيْفَ حَرَّمَ

المحاسن جلد 1 صفحه صفحه 214 رقم94. ما لکم و للقیاس. کأنّه یک نوع تمایل عمومی بوده است برای اینکه می خواستند قیاس کنند.

سؤال:

پاسخ: عثمان بن عیسی. عثمان بن عیسی از اصحاب اجماع است. یعنی می خواهم بگویم همه اینها بزرگان هستند. کافی جلد 1 صفحه 57 رقم 16. بعد حتی این مطلب بعد از آن هم زمان امام رضا هم هنوز این مسائل بوده است. این جور نبوده است که زمان امام رضا هم عرض کنم خدمت شما عن احمد بن محمد بن ابی نصر قال

قَالَ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِنَا لِأَبِي الْحَسَنِ ع نَقِيسُ عَلَى الْأَثَرِ نَسْمَعُ الرِّوَايَةَ فَنَقِيسُ عَلَيْهَا فَأَبَى ذَلِكَ

ابی الحسن که احمد بن محمد بن ابی نصر نقل می کند مراد امام رضا است. احمد بن محمد بن ابی نصر یک روایت محدودی بالمکاتبه از امام کاظم دارد ولی مطلقاتش مراد امام رضا علیه السلام است. احمد بن محمد بن ابی نصر زمان حادثه وقف رخ می دهد بعد از شهادت امام کاظم علیه السلام کم سن بوده است و ابتدا خودش واقفی بوده است بعد از وقف که بر می گردد خیلی برگشت احمد بن محمد بن عیسی از وقف شکست عظیمی در مورد وقف ایجاد می کرده است و خیلی فعال بوده است و علت برگشتش از وقف کراماتی بوده است که از امام رضا بوده است این کراماتی که او از امام رضا دیده بوده است خیلی هم مؤثر در هدایت دیگران بوده است. این بوده است که خیلی وقت ها واقفه که می آمدند با امامیه صحبت می کردند آنها را به احمد بن محمد بن ابی نصر ارجاع می دادند. هم به جهت اینکه سابقه وقف را داشته است هم به جهت اینکه خودش مستقیم کراماتی از امام رضا دیده است از همه جهت شخص مناسبی بوده است هم به جهت اینکه جوانتر بوده است. یکی از نکاتش این است که خیلی وقت ها اینها پیرمردهایی بوده اند دیگر حوصله کلکل کردن با آن واقفه و دعوا و کتک کاری نداشتند. این است که در یک نقلی در غیبت شیخ طوسی هست می گوید که ما با بزرگانی مثل صفوان، عبد الله بن جندب و امثال اینها وقتی صحبت می کنیم همه ما را می فرستند سراغ بزنطی. احالوا جمیعا علی البزنطی فقلت یا سوعتا لکم اترسلوننی الی ذلک الصبی الکذاب؟ نکته ای که هست صبی در موردش تعبیر شده است. یعنی نسبت به صفوان و عبد الله بن جندب کمسال بوده است. همین جور هم هست طبقه احمد بن محمد بن ابی نصر از ابن ابی عمیر و یونس و اینها کاملا متأخر است ولی خب از جهت وفات تقریبا نزدیک هم هستند. صفوان نه صفوان 210 وفات کرده است ابن ابی نصر 221 یا 224 وفات کرده است این است که بهرحال غرضم این است که سنش کم بوده است ابی الحسن علی وجه الاطلاق که تعبیر می کرده است مراد امام رضا است آن دوره اصلی که بزنطی آن دوره را درک کرده است دوره امام رضا است. این روایت ظاهرا از امام رضا است.

قَالَ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِنَا لِأَبِي الْحَسَنِ ع نَقِيسُ عَلَى الْأَثَرِ

باز هم ببینید اینها هم همه همین است. یک موقعی قیاس مجرد از اثر است. یعنی به اثر کار ند ارد همین جوری خودش قیاس

قیاس اصلش یعنی استدلال عقلی. قیاس مراد استدلال است استدلال عقلی یک موقعی بر پایه اثر است یعنی روایت. نسمع الروایه فنقیس علیها. فابی ذلک

کأنّه این قیاسی است که بر پایه اثر است آن مقدمات قبلی هم که بود روایات می گفت که تفقهنا و روّینا می خواهد بگوید قیاس علی الاثر می خواهیم بکنیم نه قیاس مجرد از اثر. اگر قیاس هم می خواهیم بکنیم بر پایه درکی که از روایات شما هست می خواهیم انجام دهیم.

نَسْمَعُ الرِّوَايَةَ فَنَقِيسُ عَلَيْهَا فَأَبَى ذَلِكَ وَ قَالَ قَدْ رَجَعَ الْأَمْرُ‌

إِذاً إِلَيْهِمْ فَلَيْسَ مَعَهُمْ لِأَحَدٍ أَمْرٌ

یعنی باز شما که می خواهید نقیس علی الاثر بگویید می خواهید بگویید نهایتا باید پایه را احادیث اهل بیت قرار بدهید اگر این مطلب را قبول دارید که اصالت با اهل بیت هست فلیس لاحد امر دیگر نباید خودتان از خودتان اجتهادی کنید. در آن روایت هم بود که ابی حنیفه برای خودش در مقابل اهل بیت دکان باز کرده است. می گوید قال علی و قلت. در مورد ابو حنیفه تعبیراتی گاهی اوقات نقل شده است که تعبیرات خیلی خاصی است. می گوید ابو حنیفه می گفته است که اگر پیغمبر زنده بود لاخذ بکثیر من رأیی. پیغمبر حیف که از دنیا رفته است و الا اگر بود به حرف من گوش می کرد. لأخذ بکثیر در این نقلیات ابو حنیفه نقل شده است در این روایت هم قال علی و قلت است.

سؤال:

پاسخ: دیگر ادای تقوا را در می آورند دیگر. بسیاری از اینها حالا من بعضی تکه هایش را برای شما می خوانم مشخص شود که چگونه است. امثال ابو حنیفه در مقایسه با یحیی بن اکثم که متهم به فلان و فلان بوده است خب خیلی مقام تقوایی داشته است حالا به شرح حال یحیی بن اکثم مراجعه کنید اتهاماتش را ببینید خب قاضی القضات بوده است ولی مسائلی داشته است. این

حالا دیگر یک چیزهایی مشکلات اخلاقی در موردش مطرح بوده است در شعرهای بعضی شعرا این مطلب حجو شده بوده است خلیفه آن شعر شاعر را آورده بوده است و به یحیی بن اکثر تعریض می زند. یحیی می گوید در این شعر این مطلب هم هست. بحث غصب خلافت را هم در آن می گوید این بنی العباس خلافت را غصب کردند قاضی شان هم فلان کاره است. و در چیزهایش این مسائل را مطرح می کند که خلیفه می گوید همه مثل هم هستیم دست می کشد از می فرستد دنبال آن شاعر که پدر آن شاعر را در بیاورند. خب بگذریم.

پس بنابراین از این جهت که ما بگوییم که چون اصحاب سؤال کرده اند نفس روایت اقتضا می کند که اصلا بحث قیاس مربوط به رد قیاس باشد اصلا این جور نیست عبد الرحمن بن حجاج هم از جهت مقامی بالاتر از این محمد بن حکیم و سماعه و عرض کنم این افراد نیست که بگوییم برایش بحث قیاس مطرح نبوده است به خصوص نکته ای در مورد خصوص عبد الرحمن بن حجاج هست. عبد الرحمن بن حجاج با سنی ها خیلی مربوط بوده است. اصلا این خودش من حالا شواهدی بر معروفیت عبد الرحمن بن حجاج با سنی ها می گویم عبد الرحمن بن حجاج بسیار به فتاوای اهل تسنن و قضاوت ها و این جور چیزهایشان آگاه و مسلط بوده است. حالا من نمونه هایی را نقل کنم

سؤال:

پاسخ: نه بلد بوده است که آنها چه می گویند. مأنوس بوده است و مطالب آنها را می دانسته است و کسانی که مطالب انها را می دانستند و با انها مربوط بودند خیلی وقت ها می خواستند چیزی داشته باشند که در مقابل آنها بتوانند ارائه دهند و از حجمات آنها نجات پیدا کنند عرض کردم مرحوم شیخ طوسی در مقدمه مبسوط اشاره به این نکته می کند که سنی ها به ما اعتراض می کنند می گویند شما که قیاس قائل نیستید نمی توانید تفریع فروع کنید. این همه فرع هایی که در کتاب های ما هست انقدر فقه ما گسترش پیدا کرده است به خاطر اینکه ما قائل به قیاس هستیم قیاس باعث رونق و رشد فقه می شود ایشان می گوید نه این جور نیست و قیاس این لازم نیست ما قیاس کنیم تا بتوانیم فقه را گسترش دهیم این است که من مبسوط را نوشتم برای پاسخگویی به می گوید انکم اهل مناقضهٍ. سنی ها می گویند شما اهل مناقضه هستید از یک طرف می گویید فقه جوابگوی همه حاجات است از یک طرف دیگر فقه شما انقدر محدود است. این به خاطر این است که قیاس قائل نیستید. اگر بخواهد کسی تمام سائل را جوابگو باشد باید قائل به قیاس باشد شیخ می گوید به اینها ربطی ندارد مبسوط را نوشته است برای پاسخ به آن شبهه و اشکال. ببینید این اصلا شبهه ای بوده است کسی که قیاس قائل نباشد نمی تو اند تفریع فروع کند نمی تواند مسائل را گسترش دهد و امثال اینها. این است که این مشکل وجود داشته است. این که اینها می آمدند و این سؤالات را می کردند می خواستند برای اینکه بیشتر برای عمل شخصی خودشان نبوده است عمل دیگران بوده است خودشان یک جوری احتیاط می کردند چه می کردند امثال اینها این مسائل را که مطرح می کردند برای اینکه در مقابل سؤالی که از آنها می کنند نه نگویند بتوانند یک راهی را راهنمایی کنند. خب عرض کردم علتی که اینها تمایل داشتند بر اینکه قیاس کنند این بوده است که با سنی ها آشنا بوده اند و نحوه قیاس کردن هم خیلی وقت ها بلد بوده اند. می دانستند باید چطوری قیاس کنیم حالا من نمونه های این را نکته ای که می گویم عرض می کنم که هم اشنا بودن با سنی ها و مربوط بودن با سنی ها هم بلد بودن قیاس این را در مورد خصوص عبد الرحمن بن حجاج هر دو جهتش هست. عن عبد الرحمن بن حجاج قال سألت ابا عبد الله علیه السلام

عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنِ الْحَمِيلِ فَمَا يَقُولُ فِيهِ النَّاسُ عِنْدَكُمْ

مردم در نزد شما یعنی فقهای سنی در نزد شما کوفی ها در مورد حمیل وارث می دانند؟

قُلْتُ لَا يُوَرِّثُونَهُم قال سبحان الله

که ادامه روایت. فقیه جلد 4 صفحه 314 رقم 5676 معانی الاخبار 273 رقم 1 که واژه حمیل را هم آنجا معنا می کند. عن عبد الرحمن بن حجاج عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألنی هل یختلف قضاء ابن ابی لیلا عندکم قلت نعم قد قضی فی واحده باربعه وجوه. در یک مسئله و احد چهار تا نظریه داده است. شروع می کند نظریه یک دو سه چهار گفته اند انقدر مسلط است تمام چم و خم قضاوت های ابن ابی لیلا را هم می دانسته است. این تهذیب جلد 6 صفحه 297 رقم 820 سی و هفتم باب که این در کافی به این تعبیر دارد عن عبد الرحمن بن حجاج عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألنی هل یقضی ابن ابی لیلا ثم یرجع عنه فقلت له بلغنی انه قضی فی متاع رجل و المرأه چیزهای مختلفی که می آورد بالأخره آخرش هم از امام سؤال می کند کدام نظریه درست است امام می گوید فلان نظریه درست است و یکی از این نظریات را که از او هم برگشته است آن را امام تأیید می کند.

سؤال:

پاسخ: کافی جلد 7 صفحه 130 رقم 1. یک روایت دیگری که این روایت ملاحظه فرمایید عن عبد الرحمن بن الحجاج قال سألنی ابا عبد الله علیه السلام هل یختلف ابن ابی لیلا و ابن شبرمه

ابْنُ أَبِي لَيْلَى وَ ابْنُ شُبْرُمَةَ فَقُلْتُ بَلَغَنِي أَنَّهُ مَاتَ مَوْلًى لِعِيسَى بْنِ مُوسَى

عیسی بن موسی یکی از امرای عباسی

فَسَأَلَهُمَا عِيسَى بْنُ مُوسَى عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ ابْنُ شُبْرُمَةَ

ابن شبرمه یک مطلبی را گفت بعد ابن ابی لیلا مطلب دیگری را گفت بعد می گوید

فَرَفَعَ ابْنُ شُبْرُمَةَ يَدَهُ إِلَى السَّمَاءِ فَقَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ يَا ابْنَ أَبِي لَيْلَى مَتَى قُلْتَ بِهَذَا الْقَوْلِ

از کی تا حالا فتوای تو این بوده است؟ فتوای تو اصلا این نیست.

وَ اللَّهِ مَا قُلْتَهُ إِلَّا طَلَبَ خِلَافِي فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع فَعَنْ رَأْيِ أَيِّهِمَا صَدَرَ

عیسی بن موسی که امیر بود خب این قضاوت ها که می کردند آن کسی که رأی را صادر می کرد امیر بوده است. امیر رأی را تنفیذ می کرده است

قَالَ قُلْتُ بَلَغَنِي أَنَّهُ أَخَذَ بِرَأْيِ ابْنِ أَبِي لَيْلَى وَ كَانَ لَهُ فِي ذَلِكَ هَوًى

رأی ابن ابی لیلا علاقه داشت چون نسبت به این مطلب تمایل داشته است به این ظاهرا له یعنی به رای ابن ابی لیلا نه به خود ابن ابی لیلا یعنی چون دلش می خواسته است فتوغاها اجرا شود به خاطر همین به رأی ابن ابی لیلا. چه بسا اصلا فتوای ابن ابی لیلا این نبوده است تمایل طرف را دیده است بر طبق تمایل آن طرف فتوا داده است. خیلی از اینها همین جور بوده است که اینها اول نگاه می کردند ببینند تمایل آن امیر به چه نحو بوده است فتوا را مطابق تمایل امیر تنظیم می کردند. خب بعد امام علیه السلام می فرماید

قَالَ فَمَعَ أَيِّهِمَا مَنْ قِبَلَكُمْ

کسانی که در نزد شما هستند و نظر عمومی فقها کدام یک از این دو نظریه است؟

قُلْتُ لَهُ مَعَ ابْنِ شُبْرُمَةَ وَ قَدْ رَجَعَ ابْنُ أَبِي لَيْلَى إِلَى رَأْيِ ابْنِ شُبْرُمَةَ بَعْدَ ذَلِكَ

آن هم همان نظر ابن شبرمه احتمالا قبلا از حرف ابن شبرمه استفاده می شود که نظر قبلی اش هم همین بوده است آنجا یک قدری چه بسا به خاطر اینکه تمایل عیسی بن مویس را دیده است این طوری فتوا داده است.

فَقَالَ أَمَا وَ اللَّهِ إِنَّ الْحَقَّ لَفِي الَّذِي قَالَ ابْنُ أَبِي لَيْلَى وَ إِنْ كَانَ قَدْ رَجَعَ عَنْهُ

همان نظریه قبلی اش درست است.

فَقُلْتُ لَهُ هَذَا يَنْكَسِرُ عِنْدَهُمْ فِي الْقِيَاسِ

ینکسر نمی دانم یعنی چه. ینکسر یعنی به اصطلاح نظریه ابن ابی لیلا به جهت قیاس باطل است یعنی قیاس باعث می شود که این نظریه را باطل یا ینکسر یعنی یثبت این اصطلاحات خاص است باید مراجعه کنم ببینم کدام است. بالأخره محصل معنایش این است که نظریه ابن ابی لیلا را قیاس اثبات نمی کند. قیاس مقتضایش نظریه ابن شبرمه است.

فَقَالَ هَاتِ قَايِسْنِي فَقُلْتُ أَنَا أُقَايِسُكَ

من با شما قیاس کنم و اینها؟

فَقَالَ لَتَقُولَنَّ بِأَشَدِّ مَا يَدْخُلُ فِيهِ مِنَ الْقِيَاسِ

آن دیگر بالاترین مرحله ای که استدلال قیاسی می توانی تا آن حد بالایش را بگو تا به تو بگویم اشکال کار کجاست

فضحک و قال منها هنا اتی اصحابک.

اتی به صیغه مجهول یعنی شکست خورد زمین خورد و سقوط کرد و اینها. می گوید که علت اشتباه و هلاکت اصحاب شما

اصحاب شما یعنی من قبلکم. شما کوفی ها که آنجا هستید و گفته بود که

نه نه اصحابک یعنی کسانی که تو با آنها مأنوس و مصاحب هستی. سنی هایی که شما با انها مصاحب هستی آنها به خاطر همین مشکل این نحو قیاس کردن ها هست که هلاک شده اند.

فجعل الاشیاء شیئا واحدا و لا یعلم السنه.

همه اشیاء را یک جور کردند و سنت هم بلد نیستند و امثال اینها بعد امام توضیح می دهد. ببینید اولا آشنایی تسلط عبد الرحمن بن حجاج بر این مباحث را کاملا مشخص است که امام علیه السلام می گوید اصلا خودش بشین قیاس کن و نحوه قیاس هم بلد است با آنها انقدر مأنوس است که امام اصحابک تعبیر می کند یعنی رفقای شما. پیداست که اینها خب اینها با هم مربوط بودند این طور نبوده است که جدا باشند. به خصوص کوفه شهری است که یک نوع سنی هایش هم سنی های متمایل به اهل بیت بودند ولو سنی بودند این بوده است که دعواهایی که مثلا در بصره فاصله بین شیعه و سنی خیلی بوده است آن که اصلا به تناسب در پرانتز این را بگویم بالاترین روایت هایی که در مورد تبری نقل شده است از فضیل بن یثار است که بصری است. فضیل بن یثار به دلیل اینکه در بصره هستند بصره فاصله بین شیعه و سنی کاملا جدا بودند. هم از یک جهت فضیل بن یثار ناچار بوده است روایت های تبری را نقل کند برای اینکه شیعه ها جذب سنی ها نشوند به دلیل اینکه فضا بسیار سنگین بوده است و در ان فضای سنگین اقلیت اگر اهمیت دین خود را به آن نرسند نابود می شوند. این است که امثال فضیل بن یثار که رؤسای بصره بودند به طوری که امام علیه السلام در یک مسئله ای می گوید که من این مطلب را به شما می گویم بصره که رفتی از فضیل بن یثار مطلب را بپرس هر چه او گفت فتوای او را عمل کن و فتوای من را رها کن.

سؤال:

پاسخ: شرایط فرق می کرد احیانا امام علیه السلام بر طبق تقیه فتوا داده بوده است می گفت فضیل بن یثار می دانسته است که شرایط به گونه ای است که باید بر طبق تقیه عمل شود یا عمل نشود. اگر آن فتوایش مخالف بود آن نظریه آن باید اعمال شود. غرضم این است که فضیل بن یثار اینگونه است شما روایت هایش را ببینید روایت هایی که در فضای کوفه فضایی هست که شیعه و سنی خیلی به هم دیگر نزدیکتر هستند به دلیل اینکه سنی هایش هم مثلا ابو حنیفه که رأس سنی ها هست پنهانی با زید ارتباط داشته است. کمک پنهانی به زید می کرده است که بعضی ها می خو اهند بگویند که از جهت سیاسی زیدی بوده است علنی نبوده است ولی پنهانی به زید چیز می کرده است. این طوری بوده است ارتباطات اینها با هم دیگر خیلی مربوط بودند و با هم دیگر مرتبط بودند. این عبد الرحمن بن حجاج هم در همین فضا است که با سنی ها مربوط است با قضاتش مربوط است مطالب اینها را بلد است قیاس را بلد است چطوری باید قیاس کند از یک طرف از طرف دیگر می گویم هم مربوط است هم قیاس را بلد است. هر دو جهتش که در این روایت کاملا این مطلب روشن می شود که مطلب به این شکل هست. خب حالا وقت گذشته است من جمع بندی این روایت را فردا عرض می کنم. یکی دیگر هم بگویم و جمع بندی اش باشد فردا

عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع يُخَالِفُ يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ قُضَاتَكُمْ

یحیی بن سعید امیر گویا کوفه بوده است می گوید

قُلْتُ نَعَمْ

یحیی بن س عید با قضات شما مخالفت هم می کند قلت نعم

قَالَ هَاتِ شَيْئاً مِمَّا اخْتَلَفُوا فِيهِ

نمی دانم ارتباط صدر و ذیل یخالف یحیی بن سعید قضاتکم یعنی چه آنها خیلی متوجه نشدم یعنی چه. در نقل تفسیر عیاشی این است سألنی ابا عبد الله علیه السلام عن یحیی بن سعید هل یخالف قضایاکم. آیا مخالف قضاوت های شما ولی از مجموع این مطالب استفاده می شود که جایی که فتواهای قاضی هایشان همه یک چیز می گفتند آن امیر مخالفت نمی کرده است جایی که آنها فتواهای مختلف می دادند انتخاب فتوا به عهده امیر بوده است. هات شیئا مما اختلفوا فیه از این جهت بوده است که تا وقتی که اینها اختلاف نداشتند امیر مخالفت نمی کرده است. مخالفت نمی کرده است بنابراین اینکه یخالف یحیی بن سعید قضاتکم در جایی این مخالفت مطرح می شده است که یکی از این دو فتوا را می خواسته است رد کند و الا جایی که همه متفق باشند مخالفت نمی کرده است بعد ذکر می کند که ابن شبرمه این طور گفت الآن یادم رفت ابن ابی لیلا هم در این هست یا نیست آدرسش این است کافی جلد 7 صفحه 278 رقم 3 تهذیب جلد 10 صفحه 156 رقم 627 که ششم باب است. تفسیر عیاشی جلد 1 صفحه 264 رقم 225. بنابراین این مطلب که عبد الرحمن بن حجاج نمی تو اند این مسائل مربوط به قیاس را مطرح کرده باشد و با توجه که راوی عبد الرحمن بن حجاج است این روایت نمی تواند رد قیاس باشد نه این طور نیست کاملا هم این مطلب نیست. حالا قط تا اینجا ما به این مطلب رسیدیم که می تواند روایت در رد قیاس باشد اما واقعا روایت رد قیاس است چه هست و اینها جمع بندی نهایی بحث را فردا

فردا فکر کنم برویم روی بحث بعدی که دوران امر بین تعیین و تخییر است این چیز خاصی ندارد چند کلمه می گویم در جمع این روایت انشاء الله

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و ال محمد